



Conceptual Metaphor in the Existentialist Reading of the Concepts of Freedom and Death in Khalil's Poems

Arezo Chalsari¹, Ali Asvadi², Tayyaba Akhondi³, Mohammad Reza Khazri⁴

1. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Khwarazmi University, Tehran, Iran. Corresponding Author, E-mail: .arezochalsari@khu.ac.ir

2. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Khwarazmi University, Tehran, Iran. Email: asvdi@khu.ac.ir

3. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Khwarazmi University, Tehran, Iran. Email: akhounditayebe@khu.ac.ir

4. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Sr.khezri@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article History:

Received:

18, February, 2023

Received in Revised form:

9, May, 2023

Accepted:

10, May, 2022

Published online:

21, December, 2023

Abstract

One of the basic topics of cognitive linguistics is conceptual metaphor based on which an unknown and abstract conceptual field is inferred and understood by matching with known and concrete concepts in the human mind. These well-known concepts originate from human experiences in all aspects of his life, including philosophy and literature. On the other hand, existentialism is a philosophical school that uses literature as a means to express its ideas; Existentialism's philosopher's turn to literary expression caused philosophy to merge with literature. Existentialist literature deals with themes such as loneliness, fear, sadness, emptiness, freedom, and death. Meanwhile, Arabic literature and especially poetry were not affected by the concepts of this school; And an example of this attention and luck can be seen in the poems of the contemporary Lebanese poet Khalil Al-Hawi, because the resonance and reflection of the elements of freedom and death are evident in his poems. He beautifully and artistically portrays the concepts of despair, pain, humiliation and despair caused by the consecutive failures of the Arabs and especially the uprising of 1967, which had a special echo in his soul and soul - all of which are abstract concepts - with concrete and tangible concepts in his poems. He has used conceptual metaphors to make his poems even more heartwarming. Therefore, the authors intend to analyze the conceptual metaphor in the existentialist components of freedom and death in Al-Hawi's poems with a descriptive-analytical method.

Keywords:

existentialist, conceptual metaphor, Johnson, Khalil al-Hawi, freedom, death

Cite this The Author(s): chalsari, A., Asvadi, A., Akhondi, T., khezri, M., 2023. Conceptual Metaphor in the Existentialist Reading of the Concepts of Freedom and Death in Khalil's Poems: Journal of ADAB-E-ARABI (Arabic Literature) (Scientific) Vol. 15, No. 3, Serial No. 37- Autumn, (81-97). DOI: 10.22059/JALIT.2022.342286.612544.





استعاره مفهومی در خوانش اگزیتانسیالیستی مفاهیم آزادی و مرگ در اشعار خلیل حاوی

آرزو چالسری^۱، علی اسودی^۲، طیبه آخوندی^۳، محمدرضا خضری^۴

arezochalsari@khu.ac.ir.

asvdi@khu.ac.ir.

akhounditayebe@khu.ac.ir.

Sr.khezri@gmail.com.

۱. نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه:

۲. گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه:

۳. گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه:

۴. گروه زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران. رایانامه:

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

بحث علمی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۱۱/۲۹

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۲/۰۲/۱۹

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۰۲/۲۰

تاریخ انتشار:

۱۴۰۲/۰۹/۳۰

یکی از مباحث اساسی زبان‌شناسی شناختی استعاره مفهومی است که بر اساس آن یک حوزه مفهومی ناشناخته و انتزاعی با تطبیق با مفاهیم شناخته‌شده و ملموس در ذهن انسان قابل درک می‌گردد که این مفاهیم شناخته‌شده برخاسته از تجربیات انسان در همه ابعاد زندگی‌اش اعم از فلسفه و ادبیات است؛ از سویی دیگر اگزیتانسیالیسم مکتبی فلسفی است که ادبیات را دستاویز بیان پندارهایش قرار داده؛ روی آوردن فیلسوف اگزیتانسیالیسم به بیان ادبی موجب آمیزش فلسفه با ادبیات شد. در ادبیات اگزیتانسیالیستی به مضامینی چون تنهایی، دلهره، حزن، پوچی، آزادی و مرگ پرداخته می‌شود. در این میان ادبیات عرب و به‌ویژه شعر از مفاهیم این مکتب بی‌تأثیر نماند؛ نمونه‌ای از این اقبال را در اشعار خلیل الحاوی شاعر معاصر لبنانی می‌توان دید چراکه طنین مؤلفه‌های آزادی و مرگ در سروده‌هایش پدیدار است؛ وی مفاهیم ناامیدی، تألم، حقارت و یأس ناشی از شکست‌های پیایی اعراب و به‌خصوص قیام ۱۹۶۷ م که پژواک ویژه‌ای در روح و جانش داشت را؛ که همگی مفاهیمی انتزاعی هستند- با مفاهیمی ملموس و محسوس به زیبایی و هنرمندانه به تصویر می‌کشد و از اسلوب استعاره مفهومی مدد می‌جوید. لذا نگارندگان بر آن هستند تا با روش توصیفی - تحلیلی به انواع استعاره مفهومی در مؤلفه‌های اگزیتانسیالیستی آزادی و مرگ در سروده‌های الحاوی بپردازند؛ نتایج حاکی از آن است که شاعر برای بیان افکار انتزاعی و وجودی خود نه تنها از استعاره مفهومی سود جست، بلکه همسویی و انطباق انواع سه‌گانه استعاره مفهومی به درک بهتر این تفکر انسجام بخشیده است.

واژه‌های کلیدی:

اگزیتانسیالیست، استعاره مفهومی، جانسون، خلیل الحاوی، آزادی، مرگ.

استاد: چالسری، آرزو؛ اسودی، علی؛ آخوندی، طیبه؛ خضری، محمدرضا؛ ۱۴۰۲. استعاره مفهومی در خوانش اگزیتانسیالیستی مفاهیم آزادی و مرگ در اشعار خلیل حاوی: ادب عربی سال

DOI: 10.22059/JALIT.2022.342286.612544

۱۵، شماره ۳، پاییز، شماره پیاپی ۳۷ - (۹۷-۸۱).



۱. مقدمه

امروزه برای درک و شناخت درست از انسان باید به او از منظر زبان‌شناسی بنگریم، به عبارت دیگر واژه‌های یک زبان تنها منعکس‌کننده واقعیات دنیای خارج نیستند، بلکه بازتاب علایق، افق اندیشه‌های هر مردمی هستند که به آن زبان صحبت می‌کند (پالمر، ۱۳۸۷: ۴۸) این بدان معناست که زبان وسیله نمود ذهن و بازتاب‌دهنده جهان درون انسان است. معناشناسی شناختی^۱ که یکی از حوزه‌های مهم زبان‌شناسی شناختی^۲ است به بررسی رابطه میان تجربه انسانی، نظام مفاهیم و ساختار معنایی زبان می‌پردازد (راسخ مهند، ۱۳۸۹: ۲۲). در این دیدگاه، به بررسی رابطه بین نظام مفهومی و ساختار معنایی رمزگذاری شده در زبان پرداخته می‌شود به بیان دیگر، در معناشناسی شناختی محققان به بررسی بازنمایی دانش (ساختار مفهومی) و سازه معنایی (مفهوم‌سازی) می‌پردازند این دانش بر این باور است که تکوین مفاهیم و گزاره‌ها، استعاره و مجاز و مقوله‌بندی‌های زبانی و ذهنی از پدیده‌های جهان همگی به‌عنوان بخشی از روند کلی شناخت آدمی از جهان خارج محسوب می‌شوند. بسیاری از زبان‌شناسان بر اساس تعریف ارسطو، استعاره را همان تشبیه می‌دانند که ادات آن حذف شده است اما دانشمندان دوره اسلامی، استعاره را همان تشبیه محذوف می‌دانند که فقط مشبه به در آن ذکر می‌شود. به عبارتی دیگر استعاره، مجازی است که بین معنای اصلی و غیر اصلی از جهت مشابهت، مناسبت و پیوستگی دارد. پس در نتیجه می‌توانیم بگوییم استعاره نوعی مجاز لغوی است که بر پایه تشبیه است که در آن یکی از ارکان تشبیه (مشبه، مشبه به ادات تشبیه، وجه شبه) حذف شده است (دادبه و فرزانه، ۱۳۶۷: ۲۴۷). با توجه به این تعاریف نگارندگان در این پژوهش بر آن‌اند تا استعاره مفهومی را که زیرمجموعه‌ای از علم معناشناسی شناختی است در اشعار خلیل الحاوی که سراسر نماد و رمز است، بررسی نمایند تا به فهم و درک عمیق‌تر و جامع‌تری از عبارات و ترکیب به کار رفته در اشعارش دست‌یافته و با استفاده از این علم مفاهیم موردنظر شاعر را از ورای ظاهر لغات و کلمات بیرون کشیده و به درک واقعی آنها رسند.

جانسون^۳ و لیکاف^۴ در کتابشان برای اولین بار استعاره را از دیدگاه زبان‌شناسی و فلسفه مورد بررسی قرار دادند و استعاره را نگاشت بین قلمروهای دو نظام مفهومی دانستند. (لیکاف، ۱۹۸۳: ۱۹۷) این دو زبان‌شناس، استعاره‌های مفهومی را بر اساس تحقیقاتشان به سه دسته تقسیم کرده‌اند که عبارت‌اند از: ۱) استعاره‌های جهت‌ی که بر مبنای تجربه‌های فیزیکی انسان در زندگی شکل گرفته‌اند. ۲) استعاره‌های ساختاری که عبارت‌اند از سامان‌دهی یک مفهوم در چارچوب مفهومی دیگر. ۳) استعاره‌های هستی‌شناسانه (هستی‌شناختی) که تجربیات انسان در مورد اشیاء و اجسام پیرامونش، اساس و بنیان درک و فهم آنچه ورای جهان یا ناشناخته و جدید است، می‌باشند.

1. Cognitive Semantic
2. Cognitive linguistic
3. Mark Johnson
4. George Lakoff

از طرف دیگر اگزیستانسیالیسم^۱ که جریانی فلسفی است و انسان را محور اساسی خود قرار می‌دهد، مولود و نتیجه تشویش و نابسامانی‌هایی است که بعد از جنگ جهانی دوم طنین پوچی، دلهره و یاس را در اروپا پراکند؛ بنابراین انسان معاصر دردمند و شوریده به مکتبی محتاج بود که خاتمه بخش این احساسات و مأوایی برایش باشد؛ طبق باور اگزیستانسیالیست‌ها، زندگی بی‌معناست مگر اینکه خود شخص به آن معنا دهد، بدین معنا که ما خود را در زندگی می‌یابیم آنگاه تصمیم می‌گیریم که به آن معنا یا ماهیت دهیم، همان‌طور که سارتر گفت: ما محکومیم به آزادی، یعنی انتخابی نداریم جز اینکه انتخاب کنیم و بار مسئولیت انتخابمان را به دوش کشیم. از آنجاکه بر اساس تعریف استعاره مفهومی نیز مفاهیم انتزاعی و غیرملموسی چون آزادی، مرگ، امید و ... که در قالب واژه‌ها، عبارات و یا کلام بر زبان جاری می‌شوند، با آنچه انسان در ذهنش دارد و برای او شناخته شده است قابل فهم می‌شوند، می‌توان گفت که این دو مفهوم دارای وجه شبه (معنا بخشیدن) می‌باشند؛ در مکتب اگزیستانسیالیست به زندگی و در استعاره مفهومی به کلام و چون خلیل الحاوی از جمله شاعران دارای گرایش اگزیستانسیالیستی است؛ چنانکه شفعی کدکنی می‌نویسد: «اگر عنوان فیلسوف یا سراینده شعر فلسفی را بخواهیم در معاصران کشورهای عربی به یک تن اختصاص دهیم، باید الحاوی را انتخاب کنیم؛ شعرش به اعتبار محتوا، تصویرگر اضطراب‌های انسان عصر ماست که هیچ دستاویزی برای چنگ زدن در آن نمی‌یابد و همواره سقوطی مستمر و دائمی را در خویش تجربه می‌کند، شاعر رودخانه خاکستر، متناسب است به مکتب اگزیستانسیالیسم» (کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۸) و از طرفی از رمز و نماد و مفاهیم انتزاعی در اشعارش به وفور استفاده کرده، لذا نگارندگان این پژوهش را بر آن داشت تا با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی استعاره مفهومی^۲ در بن‌مایه‌های مرگ و آزادی این مکتب در برخی از اشعار وی پرداخته و به سؤالات زیر پاسخ دهند:

۱) اشعار دال بر مضامین اگزیستانسیالیستی موردنظر چگونه در قالب استعاره‌های مفهومی جهت بیان مفاهیم انتزاعی به کار گرفته شده‌اند و جهت مفهوم‌سازی آنها از چه نوع استعاره‌ها و حوزه‌های معنایی استفاده شده است؟

۲) تطبیق و همخوانی استعاره مفهومی با تفکر اگزیستانسیالیستی شاعر در کدام استعاره سه گانه مفهومی بیشتر است؟

۱.۱. پیشینه

همان‌طور که در بالا اشاره شد استعاره مفهومی که شاخه‌ای از زبان‌شناسی شناختی است، به انسان کمک می‌کند تا مفاهیم ناشناخته و انتزاعی و جدید پیرامونش را با کمک گرفتن از مفاهیم سازمان گرفته در ذهنش که بر اساس تجربیات زیستی‌اش به آنها دست‌یافته، درک کند و اگزیستانسیالیسم نیز که مکتبی است بر پایه رمز و نماد و نماد نیز که معمولاً مفاهیمی انتزاعی و مبهم هستند و برای فهمشان نیاز به شناخته شده‌های ذهن است، پس بر این اساس بر این شدیم که به بررسی این دو مفهوم که دارای وجه شبه هستند در پژوهشی واحد در اشعار

1. Existentialism
2. conceptual metaphor

شاعری که آثارش مملو از نماد است، پردازیم. از جمله پژوهش‌هایی که در این راستا انجام شده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مقاله «دارسه جمالی‌ات اللغة الشعریه عند خلیل الحاوی سدوم و بعد الجلید نمودجا»، ابراهیم ناطق تجرق و بهمن هادیلو، مجله دراسات الادب المعاصر، ۱۴۰۰، ش ۵۱، صص ۹-۳۱. در مقاله خود به بررسی زیبایی‌های شعری در دو قصیده «سدوم» و «بعد از یخبندان» پرداخته‌اند نتایج حاکی از آن است که زبان شعر حاوی در عبارات دارای زیبایی و قوت است و گاهی سرشار از عاطفه و زندگی است؛ اما چنانکه که پیداست نگارندگان به بررسی استعاره مفهومی در اشعار دارای گرایش اگزیتانسیالیستی وی پرداخته‌اند.

مقاله «کاربرد طرحواره‌های تصویری در سروده‌های سهراب سپهری و خلیل الحاوی بر اساس نظریه معناشناسی شناختی»، شهریار باقرآبادی و دیگران، مجله ادب عربی، ۱۳۹۹، ش ۴، صص ۲-۱۸. در پژوهش خود به بررسی انواع طرحواره‌های تصویری در سروده‌های سهراب سپهری و خلیل حاوی پرداخته؛ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که «طرح‌واره‌های حجمی» بسامد بیشتری در اشعار سپهری داشته و در اشعار حاوی بیشترین فراوانی در «طرح‌واره‌های قدرتی» است. پژوهشگران در این مقاله به بررسی استعاره مفهومی در اشعار شاعر پرداخته‌اند.

مقاله «نقد و تحلیل ادبیت در چکامه لعازر ۱۹۶۲ خلیل الحاوی»، مرضیه آباد و مریم کیانی، مجله زبان و ادبیات عربی، ۱۳۹۹، ش ۲۲، صص ۳۳-۵۹. نگارندگان در مقاله خود می‌کوشند با نگاه فرمالیستی و متن محور، ادبیت یا به تعبیری وجه ادبی قصیده لعازر خلیل حاوی را مورد بررسی قرار دهند نتایج حاکی از این است که خلیل حاوی با ابداع در اسالیب زبانی و به کارگیری شگردهای ادبیت متن تا حد زیادی توانسته است، سازه‌های زبانی را به بهترین شکل در خدمت معنا به کارگیرد و پیوند محکمی میان دو عنصر زبان و معنی برقرار کند. چنانکه پیداست پژوهشگران جنبه ادبیت و اسالیب زبانی اشعار الحاوی را در نظر داشته و به بررسی آن از منظر استعاره مفهومی و اگزیتانسیالیستی پرداخته‌اند.

مقاله «بررسی سبک‌شناسی لایه آوایی اشعار خلیل الحاوی»، حسین شمس‌آبادی و دیگران، مجله زبان و ادبیات عربی، ۱۳۹۸، ش ۱۷، صص ۹۷-۱۲۱. در پژوهش خود به بررسی اشعار حاوی از منظر لایه آوایی پرداخته‌اند.

مقاله «واکاوی تصویر به مثابه کار پایه شعر خلیل الحاوی»، محمدرضا اسلامی و دیگران، مجله زبان و ادبیات عربی، ۱۳۹۷، ش ۱۹، صص ۳۵-۶۹. به بررسی تصویر در اشعار حاوی پرداخته‌اند تا مخاطب با واکاوی مهم‌ترین علل این ابداع شاعرانه و سازه‌های اصلی شکل‌دهنده آن با فضایی که بازنمود جهان‌بینی و نگرش خاص این شاعر تصویرگراست، آشنا شود. چنانکه مشخص است نگارندگان تنها به بررسی تصویر در اشعار وی پرداخته‌اند و به جنبه اگزیتانسیالیستی و استعاره مفهومی آن پرداخته‌اند.

مقاله «تحلیل شعرالبحار و الدرویش خلیل حاوی بر مبنای فلسفه سارتر»، فرهاد رجی و میلاد درویشی، مجله نقد ادب معاصر عربی، ۱۳۹۱، ش ۷، صص ۷۱-۱۰۴. در پژوهش خود به بررسی

قصیده «البحار و الدرویش» الحاوی از منظر اگزیستانسیالیست و عناصر آن همچون آزادی و مسئولیت و ناامیدی پرداخته‌اند. پژوهشگران در این مقاله تنها به بررسی یک شعر برمبنای فلسفه سارتر پرداخته‌اند همچنین به بررسی اشعار وی از منظر استعاره مفهومی پرداخته‌اند.

مقاله «تصویرهای اشاری (بینامتنی) مرگ در اشعار خلیل حاوی» علی بشری و دیگران، مجله العلوم الانسانیة الدولیه، ۱۴۳۳، العدد ۱۹، صص ۵۵-۷۲. در مقاله خود بر آن هستند تا تصاویر اشاری شاعر را درباره مرگ و مفاهیم و مسائلی که به آن مربوط است، بررسی نمایند. نگارندگان در این مقاله تنها به یک بعد، یعنی مرگ در اشعار خلیل حاوی پرداخته‌اند و به بعد اگزیستانسیالیستی و استعاره مفهومی آن پرداخته‌اند.

مقاله «بررسی نمود اگزیستانسیالیسم در شعر خلیل حاوی» حسین ناظری و کلثوم صدیقی، مجله شناخت، ۱۳۹۰، ش ۶۴، صص ۵۱-۸۲. در مقاله خود به بررسی نمود اگزیستانسیالیسم در اشعار حاوی پرداخته‌اند. نگارندگان وی را به‌عنوان اندیشمندی اگزیستانسیالیست مطرح و به محورهای مرگ، گناه و زمان در اشعارش پرداخته‌اند؛ اما به اشعار اگزیستانسیالیستی وی را از منظر استعاره مفهومی نپرداخته‌اند.

چنانکه از پژوهش‌های بالا پیداست، استعاره مفهومی و انواع آن در اشعار دارای گرایش‌ها اگزیستانسیالیستی شاعر مورد بررسی قرار نگرفته و تنها جنبه‌هایی چون تصویرسازی، زیبایی‌شناسی، لایه‌های آوایی و اشعار دارای گرایش وجودی وی مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. خلیل الحاوی

خلیل الحاوی کمی پس از پایان جنگ جهانی اول به روایتی در سال ۱۹۱۹ در روستای کوچک هوپه از روستاهای کوهستان «دروز» در سوریه (حاوی، ۱۹۸۷: ۱۰). ابتدا به مدرسه ارتدوکسی ملکه و پس از آن به مدرسه یسوعیه رفت، اما به دلیل سخت‌گیری‌های مذهبی آن را رها کرد (حاوی، ۱۹۸۶: ۷۱-۸۱). هنگامی که حاوی دوازده ساله بود پدرش به سبب بیماری اعصاب از کارافتاده شد. وی مجبور به ترک مدرسه شد و به کار بنایی روی آورد تا نان آور خانه باشد. این مرحله دردناک‌ترین خاطرات را در ذهن او به جای گذاشت (عوض، ۱۹۸۴: ۹۱). او در طول تحصیل و به گواهی اساتیدش از افراد تیزهوش و خلاق در تحصیل و تحقیق و مناظره بود (الحر، ۱۹۵۵: ۶۱). خلیل الحاوی به حزب ملی گرای سوریه پیوست؛ حزبی که جوانان بسیاری با هدف رهایی از سیطره بیگانگان، جذب آن شدند (جبر، ۱۹۹۱: ۵۵).

پس از اعدام رهبر و بنیان‌گذار حزب، أنطون سعاده، در سال ۱۹۴۹، با جانشین او اختلاف پیدا کرد و حزب را ترک نمود (جحا، ۱۹۹۹: ۲۱۹). وی در یکی از دشوارترین دوران تاریخ معاصر عرب به سر می‌برد، شکست‌های پیاپی ارتش‌های کشورهای عربی در جنگ با صهیونیست‌ها، آغاز جنگ داخلی لبنان در ۱۳۵۴ ش/ ۱۹۷۵ و اشغال بیروت از سوی نظامیان اسرائیلی در ۱۳۶۱ ش/ ۱۹۸۲ سبب سرخوردگی و یأس او شد. الحاوی در ژوئن ۱۹۸۲ م در خانه‌اش در بیروت با شلیک گلوله از تفنگی شکاری و به انگیزه اعتراض به تجاوز اسرائیل به وطنش و آلوده کردن سرزمینش دست به خودکشی زد (جحا، ۱۹۹۹: ۲۲۷/جبر، ۱۹۹۱: ۴۶-۴۸). مجموعه‌های شعر او عبارت‌اند از: رود خاکستر

(۱۹۵۷): نی و باد (۱۹۶۱): خرمن زارهای گرسنگی (۱۹۶۵): تندر زخم‌آگین (۱۹۷۹): از دوزخ کم‌دی (۱۹۷۹). مدتی نیز بر دانش نامه شعر عرب نظارت داشت که چهار جلد از آن در ۱۹۷۴ در بیروت منتشر شد (اسوار، ۱۳۸۱: ۳۵۵).

۳. اگزیستانسیالیست

«ژان پل سارتر»^۱ می‌نویسد «در حقیقت این کلمه، امروزه چنان دامنه‌دار شده و چنان گسترش یافته و بر همه چیز اطلاق می‌شود که دیگر به هیچ وجه مفهوم معینی ندارد» (سارتر، ۱۳۷۶: ۱۰-۲۲) چنانکه که بابایی در توصیف این مکتب چنین می‌نویسد: «اگزیستانسیالیسم، فلسفه وجود، گرایش عقل‌گریزانه در فلسفه مدرن است که کوشید جهان بینی نوینی مطابق با چارچوب ذهن اقشاری از دانشوران به وجود آورد» (بابایی، ۱۳۸۶: ۶۵۳). باوجود اینکه اگزیستانسیالیسم سنخ و سیاقی نوین است، اما رگه‌هایی بسیار دیرینه دارد، برای مثال نمود آن در «خود را بشناس» سقراط متجلی است. چنانکه مهرین یادآور می‌شود: اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی را می‌توان در فلوطین، افلاطونیان جدید، تعالیم سنت اگوستین و عرفان هند و ایران یافت (مهرین، ۱۳۴۳: ۹). سارتر غایت اصلی ادبیات و هنر را اهتمام و ستیز برای رسیدن به آگاهی، آزادی نوع بشر می‌داند؛ از مؤلفه‌های این مکتب آزادی و مرگ است.

۴. استعاره مفهومی

در دوره معاصر زبان‌شناسی شناختی لیکاف این ادعا را مطرح کرد که زبان انعکاس مستقیم جهان خارج نیست، بلکه ابتدا ذهن موضوعات خارجی را مفهوم‌سازی می‌کند و زبان بازتاب مفهوم‌سازی ذهن است (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰: ۴۳). لیکاف و جانسون با انتشار کتاب خود معنایی تازه به استعاره بخشیدند به عبارت دیگر «مقصود از این واژه، دسته خاصی از فرایندهای زبانی است که در آن، جنبه‌هایی از یک شیء به شیء دیگر فرابرده و منتقل می‌شود.» (هاوکس، ۱۳۷۷: ۱۱) استعاره در این دیدگاه، ساختار مفهومی ویژه‌ای دارد. به جای عناصری همچون (مشبه و مشبه الیه)، (مانسته و ماننده)، (اولیه و ثانویه)؛ از اصطلاحات حوزه مبدأ (Domain Source)، حوزه مقصد (Domain Target) و نگاشت (Mapping) استفاده می‌شود. به این معنا که مفاهیمی که ناشناخته برای ذهن و انتزاعی هستند (حوزه مقصد) به کمک ارتباط (نگاشت) با مفاهیم شناخته شده برای انسان (حوزه مبدأ)، قابل فهم می‌شوند. برای نمونه زمان به عنوان مفهومی انتزاعی، بر اساس مکان یا شیئی متحرک که هر دو غیر انتزاعی و ملموس‌اند، فهمیده می‌شود (گلفام و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۱). «بر این اساس در استعاره مفهومی دو حوزه یا قلمرو مطرح است و به تعبیری استعاره مفهومی فهم حوزه مقصد بر اساس حوزه مبدأ است. آن حوزه مفهومی که ما از آن عبارات استعاری را استخراج می‌کنیم تا حوزه مفهومی دیگری را درک کنیم، حوزه مبدأ و آن حوزه مفهومی را که بدین روش درک می‌شود، حوزه مقصد می‌نامیم» (کوچش، ۱۳۹۳: ۱۵). لیکاف و جانسون استعاره‌ها را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: استعاره هستی

1. Jean-Paul Charles Aymard Sartre

شناختی، ساختاری^۲ و جهتی^۳. استعاره‌های هستی‌شناختی، شیوه‌هایی از دیدن مفاهیم نامحسوس مانند احساسات فعالیت‌ها و عقاید را به‌مثابه یک هستی یا جوهر فراهم می‌سازند. لیکاف و جانسون، اساس استعاره ساختاری را سامان‌دهی یک مفهوم در چارچوب مفهومی دیگر می‌دانند. استعاره‌های وضعی یا جهتی استعاره‌هایی هستند که عمدتاً مفاهیم را بر اساس جهت‌گیری فضایی، مانند بالا، پایین، عقب، جلو، دور، نزدیک و ... سازمان‌دهی و مفهومی می‌کنند. (Johnson & Lakof, 1980: 14).

۴.۱. تطبیق

در اینجا با توجه به رخنه‌گرایی اگزیستانسیالیسم در ادبیات و خصوصاً سروده‌های حاوی به بررسی و تحلیل استعاره‌های مفهومی در بیان مؤلفه‌های آزادی و مرگ - در اشعار شاعر خواهیم پرداخت:

۱.۴.۱. آزادی: از مهم‌ترین شاخص‌های این نحله فلسفی آزادی است همان‌گونه که سارتر اشاره می‌نماید: «ما تنها می‌باشیم، بدون دستاویزی که عذر خواه ما باشد، این یعنی بشر محکوم به آزادی است» بشر محکوم است زیرا خود را نیافریده و در عین حال آزاد است، زیرا همین که پا به جهان گذاشت مسئول همه کارهایی است که انجام می‌دهد. (سارتر، ۱۳۸۰: ۴۲) حاوی نیز به زعم خود بر این باور است که انسان آزاد و مسئول است و این آزاد بودن را در اشعارش بیان می‌کند؛ چنانکه در سروده «بعد الجلید» این مدلول را با ابیاتی زیبا به نیکویی به تصویر می‌کشد:

نیکي، نتحدی / جینا اقوی من الموت / و اقوی جمرنا الغض المندی / وارتمینا جتتا، لحمًا حزیناً (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۱۷)

(می‌گرییم و مبارزه می‌کنیم، عشق ما قوی‌تر است از مرگ و قوی‌ترین سنگ‌های ما اخگرهای نرم و لطیف و خیس هستند و اجساد خود را در گوشت غمگین انداختیم.)^(۱)

از منظر استعاره مفهومی شاعر در این ابیات از اسلوب تشبیه برای زیباتر شدن و استحکام سیاقش سود جسته است و همچنین می‌توان استعاره‌های مفهومی از نوع جهتی و ساختاری و هستی‌شناختی در عبارت (وارتمینا جتتا، لحمًا حزیناً) را مشاهده نمود. فعل (ارتمینا) که از (رمی) منشعب شده، به معنای پرتاب کردن یا تیر انداختن است که شامل استعاره مفهومی از نوع جهتی و هستی‌شناختی است، جهتی از آن حیث که فعل پرتاب کردن دارای جهت است و هستی‌شناختی از آن جهت که برای این عبارت، مفهومی برخواسته از ذهن را بیان کردیم چراکه لفظ (رمی) در کاربرد درست، برای لفظ (جتتا) استفاده نمی‌شود ولی شاعر برای بیان مفهوم انتزاعی حزن و اندوه و یاس ناشی از سیطره مرگ بر زندگی و ناگزیری از آن این مصداق ملموس و شناخته شده - که همان حوزه مبدأ در استعاره مفهومی است - استفاده کرده است. شاعر در کنار اشاره به جاودانه بودن روح، می‌گوید «جسم‌هایمان را در گوشت غمگین انداختیم» و با این تعبیر به زوال جسمی اشاره می‌کند که روح از اضمحلال آن آزاده و مکدر و مأیوس از جاودانگی آن

1. Metaphor Ontologica
2. Metaphor Structur
3. Metaphor Orientation

به سبب وجود مرگ است. بدین ترتیب شاعر با کمک گرفتن از استعاره مفهومی اندیشه و گرایش وجودی خود را بیان و به مخاطب انتقال می‌دهد.

عبثنا كنا نصدُّ الریحَ / واللیلَ الحزینا / ونداری رعشةً / مقطوعةً الانفاسِ فینا / رعشة الموتِ الاکید (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۱۷)

(بیهوده جلوی باد را می‌گرفتم و شب غمگین است و می‌چرخیدیم، نفسمان بند آمده، جرقه مرگ حتمی است.)

در سروده‌های حاوی مرگ جایگاهی ویژه دارد، آنچه در اینجا مسلم است، واقعیتی است که حاوی از آن با عنوان رعشة مرگ مسلم یاد می‌کند تا آنجا که حتی باد که نماد آزادی و انقلاب است راه به جایی ندارد و این مطلب واگویه گر ناامیدی حاکم بر ژرفای درون شاعر است که مرگ بر آن استیلا دارد و حسرت شاعر از رهایی و تسلط مرگ را در پی دارد. در واقع شاعر در مجادله و کشمکش اندیشه‌های وجودی خود از استعاره مفهومی برای بیان مفاهیم انتزاعی مدد می‌جوید؛ باد در اینجا، رمز انقلاب و رهایی از قیدوبندها و محدودیت‌های جامعه است و «شب» نماد ظلم و ستم است. در سه مصراع اول استعاره مفهومی مشهود است چراکه شاعر برای بیان مضامین انتزاعی همچون «انقلاب، ظلم و زندگی بیهوده و عبث» از مصداق‌های ملموس و شناخته‌شده‌ای چون «باد، شب و دور خود چرخیدن»، استفاده کرده است برای مفهوم انتزاعی انقلاب از مفهوم شناخته شده باد و برای مفهوم انتزاعی ظلم از مفهوم ملموس شب و برای مفهوم انتزاعی عبثی و پوچی زندگی از مفهوم محسوس به دور خود چرخیدن استفاده کرده است و در حقیقت مقصود و مطلوب شاعر از بیان این ابیات این است که «با وجود ظلم و انقلاب‌هایی که به وجود آمدند و تلاش‌هایی که در راستای آنها کردیم، مرگ امری قطعی و گریزناپذیر است که به همه این‌ها، رنگ زوال و بیهودگی می‌زند و گویی همه کارها و فعالیت‌های ما عبث و بیهوده است.

باد خشمگین در سروده «النای و الریح فی صعومه کیمبرج» شاهد و گواه انقلاب و طغیان است

اما نی نماد بازگشت به گذشته و بیانگر روزمرگی‌های کشنده است:

ریحُ تهبُ کما تشیرُ عبارتی / للریح موسمها النضوبُ / للریح جوعُ مبارد الفولاذ / تمسحُ ما تحجرُ / من سیاجات عتیقه / ویعود ما کانت علیه / التربة السمرء فی بدء الخلیقه (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۰۹)

(چنانکه از عبارت‌هایم پیداست، باد می‌وزد، گاهی باد تند و پر حرارت می‌وزد/ و مانند سوهان‌های پولادین، گرسنه است/ بافته‌های کهنه و فرسوده را با خود می‌برد/ و خاک به همان شکل نخستینش بازمی‌گردد) (اسوار، ۱۳۸۱: ۳۶۷).

بر اساس آنچه گفته شده حاوی این قصیده (النای و الریح فی صعومه کیمبرج) را در زمان تحصیل در دانشگاه کمبریج سروده است و در آن ابراز خستگی، نفرت از درس و دانشگاه و شک و تردید درباره ادامه تحصیل و به دست آوردن مدارج عالی، دیده می‌شود. در این ابیات تجلی استعاره مفهومی آشکار است چراکه باد نماد انقلاب و رستاخیز است که بندهای کهنه را پاره می‌کند و زمین را به پاکی نخستین بازمی‌گرداند تا صلاحیت رویاندن درخت تمدن را داشته باشد. در عبارات و تعبیری عینی همچون بادهای خشمگین یا بادهای گرسنه اظهار (حوزه مبدأ) می‌کند و مفاهیمی چون آزادی و رهایی و انقلاب همگی انتزاعی هستند (حوزه مقصد) و ذهن

برای درک آنها نیاز به مفاهیم شناخته شده دارد. همچنین در این ابیات شاعر، مفهوم انتزاعی (واپسگرایی و سنت‌گرایی) را در عبارت شناخته‌شده (سیاجات عتیقة) ابراز کرده و شاید بتوان گفت منظورش از این اصطلاح قید و بندها، آداب و سنت‌های قدیمی و به عبارتی تاریخ گذشته‌ای است که افرادی آنها را همچون حصار به دور خود پیچیده‌اند و قصد خروج از آنها را ندارند و به عبارت دیگر منظورش از این قید و سنت‌ها، افکاری است که سبب شده او این راه درس خواندن و ادامه تحصیل در دانشگاهی دور از محل زندگی اش را بر خلاف میلش انتخاب کند. چنانکه در ادامه در ابیات ذیل این آمیختگی افکار وجودی و قالب استعاره مفهومی مشهود است:

ما کان لی أن أحتفی بالشمس لو لم أركم تفتسلون الصبح فی النيل وی الاردن والفرات / من دمعة الخطیئة / و کل جسم ربوه تجوهرت فی الشمس / ظل طیب بحیره بریئه / اما التماسیح مَصُوا عَنْ اَرْضِنَا (حاوی، ۱۹۹۳: ۲۹۴)
(چنین نبود که من خورشید را حرمت نهم، اگر نمی دیدم که شما صبح را در نیل و رود اردن و فرات از انگ گناه، می‌شوید و هر جسمی تپه‌ای است که در خورشید می‌درخشد، اما تمساح‌ها از سرزمین ما رفته‌اند) (الضاوی، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

(الشمس) نیز در اشعار الحاوی نماد انقلاب و آزادی است. وی برای بیان مفاهیم انتزاعی انقلاب و آزادی از تعبیر مفهوم (الشمس=خورشید) استفاده کرده است که نگاشت بین این دو حوزه نور و روشنایی است. همچنین او برای مفهوم انتزاعی مبارزه کلمه (الصبح) را به کار برده است که نگاشت بین این دو حوزه نیز امیدواری و سپیدی و برای مفهوم انتزاعی بی‌تفاوتی و منفعل بودن از تعبیر (دمعة الخطیئة) استفاده کرده است که می‌توان سیاه‌روزی و سرنوشت بد را به عنوان نگاشت بین این دو حوزه مطرح کرد و در نهایت الحاوی برای مفهوم دشمنان و اشغالگران از کلمه (التماسیح) سود جسته است و هدفش در به کارگیری این تعابیر، بیان واضح و قابل درک افکار اگزستانسیالیستی اش - که آزادی از مؤلفه‌های آن است - برای مخاطب است؛ و این عبارت «أما التماسیح مَصُوا عَنْ اَرْضِنَا» به خوبی گواه این مطلب است، همچنان که رجایی می‌نویسد: «شکست‌های پیاپی عرب‌ها و مصیبت‌اندوه‌بار فلسطین و احساس خواری و ذلت در سرزمین‌های عربی، تأثیر جانکاه بر روشنفکران عربی و به‌ویژه بر روح حساس و آزرده افسرده خلیل حاوی، این شاعر وجودگرای مسیحی برجای نهاد» (رجایی، ۱۳۸۲: ۴۳). بیان واضح و قابل درک افکارش برای مخاطب است. مفاد اصلی این ابیات این است که (اگر تلاش‌های شما را برای تغییر شرایط و اوضاع فعلی‌تان نمی‌دیدم) (شاهد بی‌تفاوتی و منفعل بودن نسبت به شرایطتان بودم)، هیچ‌گاه این جنبش و انقلابتان را ارج نمی‌نهادم و همه انسان‌ها در پرتو آزادی و آزادی درخشند و پرنور می‌شوند و همچون سایه‌های دل‌نواز و دریاچه‌های زلال، دلپذیر و روح‌نواز می‌شوند و دشمنان و اشغالگران را مجبور به ترک وطن و دیارشان می‌کنند.

۴.۱۰۱. رابطه آزادی و مرگ: در رویکرد اگزستانسیالیست، مؤلفه مرگ با مفهوم آزادی ارتباط گسترده و تنگاتنگی دارد؛ چراکه مرگ در اندیشه سارتر سازنده آزادی و انتخاب است. او «مرگ و تهاهی انسان را شروط ضروری برای آزادی انسان دانسته است» (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۴۰). حاوی در سروده

«بعد الجلید» این مفهوم را چنین بیان می‌کند، نخست از مرگ و سپس از باد که مظهر آزادی است، سخن می‌راند.

در رویکرد اگزستانسیالیستی، مقوله مرگ با مفهوم آزادی ارتباطی گسترده دارد؛ مرگ در اندیشه سارتر سازنده آزادی و انتخاب است. او «مرگ و تناهی انسان را شروط ضروری برای آزادی انسان دانسته است.» (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۴۰) حاوی نیز در سروده «بعد الجلید» این مفهوم را چنین بیان می‌کند:

عَبْتًا نَعْتَصِبُ الشَّهْوَةَ حَرًى / عَبْتًا نَسْكُبُهَا خَمْرًا وَجَمْرًا / مِّنْ بَقَايَا فِي الْوَرِيدِ، / عَلَهُ يَفْرَخُ مِنْ أَنْقَاضِنَا نَسْلٌ جَدِيدٌ / يَنْفُضُ الْمَوْتَ، يَغْلُ الرِّيحُ، (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۲۲-۱۲۱)

(هوس را بیهوده غصب کردیم، شراب و اخگر از باقیمانده‌ها در رگ ریختیم تا از ویرانه‌های ما نسل جدیدی پدید آید که مرگ را به لرزه درمی‌آورد و باد را می‌جوشاند) (اسوار، ۱۳۸۱: ۳۶۹).

در اینجا شاعر توانمندی و مهارت نسل‌های بعد از خود را در تعبیر (ينفص الموت، يغل الریح) متجلی می‌سازد. به عبارتی دیگر او در این بخش نیز برای تفهیم و القای بیشتر مفاهیم ذهنی وجودی‌اش چون توانایی و قدرت، از استعاره مفهومی مدد جسته است و حوزه مبدأ مرگ و باد را به کار بسته است یعنی شاعر مفهوم انتزاعی قدرت و توانایی در نسل جدید را با مفهوم شناخته شده به لرزه درآوردن مرگ و وزیدن باد قابل درک کرده است؛ و مرادش از این ابیات این است که: اگرچه ما بیهوده زندگی را می‌گذرانیم و روزمرگی می‌کنیم اما از ما نسل‌هایی به وجود می‌آید که قدرتمند و توانگرند و مرگ از هیبتشان به لرزه درمی‌آید و انقلاب‌ها (تعبیر باد) از قبلشان پدیدار می‌شود. حاوی در سروده «جسر» نیز فضای خفقان آور و مرگ و عبور از این فضا و رسیدن به آزادی را که از مؤلفه‌های افکار وجودی‌اش است، این چنین بیان می‌دارد:

ومتی نطفراً من قبو وسجن/ومتی، رباه، نشتد ونبنی/یبیدنا بیتنا الحر الجدید/یعبرون الجسر فی الصبح خفافاً (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۶۵)

(و چه زمان از شر سرداب و زندان راحت می‌شویم و بر ظلم پیروز خواهیم شد و چه زمان پروردگارا، قوی می‌شویم و بنا می‌کنیم با دست‌های خودمان خانه آزاد و جدیدمان را و در نهایت مردم سرزمینم در صبحی سبک‌بال از روی پل عبور می‌کنند) (اسوار، ۱۳۸۱: ۳۵۹).

تمامی این ابیات گواه به کارگیری سیاق استعاره مفهومی است؛ چراکه مفهوم انتزاعی محدودیت و خفقان با دو کلمه (قبو=سرداب، سیاهچال) و (سجن=زندان) متجلی شده است، همچنین مفهوم انتزاعی وطن نیز با (البیت) به تصویر کشیده شده و مفهوم ذهنی بحران نیز با (جسر) به زیبایی نمایان شده است و شاید بتوان گفت آنچه شاعر می‌خواهد در فحوای این ابیات وجودی بیرون، این است که: (خدایا کمک کن از این محدودیت‌ها و خفقان‌های موجود رها شویم و وطنی آزاد از قید و بند و ظلم و ستم بسازیم و من مطمئنم که بالأخره روزی مردم وطنم از این بحران‌ها و سختی‌ها عبور خواهند کرد.)

خلیل حاوی در سروده البحارو الدرویش، بار دیگر مفهوم مرگ را که امری محتوم است، متجلی

می‌سازد او از مرگی فراگیر و نزدیک سخن می‌راند:

عن موت محیق/ینشر الاکفان زرقاً للغریق (همان: ۴۲-۴۱).

(از مرگی قطعی و مسلم که کفن‌هایی آبی را برای غرق شدگان پهن می‌کند). در اینجا شاعر برای مفهوم ذهنی (شکار) بودن انسان از حوزه مبدأ (الغریق) استفاده کرده است و به بیان این موضوع می‌پردازد که مرگ همچون شکارچی که همیشه در کمین صیدش - که انسان - نشسته و بالأخره روزی او را غافلگیر و در دام اسیر می‌کند. بعضی‌ها طین محمی بعضی‌ها طین موات/آه کم أحرقتنی الطین المحمی/آه کم مت مع الطین الموات (همان: ۴۹) بعضی از آنها خاک رس محافظت شده هستند و برخی از گل‌های نامطلوب، آه چقدر در گل داغ سوخته‌ام (از گل محافظت شده)، آه چقدر با گل‌های نامطلوب مرده‌ام (از گل‌های نامطلوب آسیب دیده‌ام).

در اینجا با در نظر گرفتن این که مقصود شاعر از گل‌ها یا خاک رس محافظت شده، انسان‌های خوب و کامل است و غایتش از گل‌های نامطلوب، انسان‌های بدجنس و نادرست هست، می‌توان وجود سیاق استعاره مفهومی را اثبات کرد، به این صورت که شاعر مفهوم انتزاعی نیکوکاری و درستکاری انسان را در قالب خاک رس محافظت شده بیان کرده است به تعبیری دیگر انسان‌های شایسته از گلی خوب آفریده شده‌اند و همچنین شاعر برای مفهوم انتزاعی بدجنسی و نادرستی انسان‌ها از مفهوم گل نامطلوب استفاده کرده است.

۶.۲ مرگ: از اصول اساسی و محوری مکتب وجودی مرگ آگاهی است. حاوی شاعر اندوهگینی است که در سراسر زندگی غمگسار و در ژرفای وجودش این حزن و ملال به وضوح در لابه لای اشعارش یافت می‌شود؛ در واقع شاعر کوله‌بار تنهایی و مرگ و محنت را با خود از دوران کودکی به همراه می‌کشد و این احساس در بزرگ‌سالگی فزونی می‌یابد به طوری که مرگ‌اندیشی و تنهایی و نابودی کم و بیش در تمامی سروده‌هایش مشهود است؛ که البته ناشی از تشویش و پریشانی است که بر همه زندگی‌اش سایه افکنده است. مرگ تدریجی که وجودگرایان با عنوان «تنهایی» از آن یاد کرده‌اند و «هایدگر»^۱ اصطلاح «باید در انتظار مرگ بودن» را برای آن انتخاب کرده است و آن را عامل پیونددهنده هستی و وجود دانسته است. (مک کواری، ۱۳۸۲: ۱۷۶) چنانکه

در ابیات زیر این مفهوم وجودی رخ می‌نماید:

عصر الجلید/عندما ماتت عروق الارض/فی عصر الجلید/ماتت فینا کل عروق/یست اعضاونا لحمًا قدید (الحاوی، ۱۹۹۳: ۱۱۷)

عصر یخبندان، هنگامی که رگ‌های زمین مُردند در عصر یخبندان، مُرد در ما همه رگ‌ها و اندام‌های ما، همچون گوشت خشکیده، خشکید. (اسوار، ۱۳۸۱: ۳۶۵)

(عصر الجلید) نام یکی از قصائد حاوی است و این کلمه دارای استعاره مفهومی است، شاعر مفهوم انتزاعی و ذهنی انحطاط و نابودی یک دوره تاریخی را با مفهوم (عصر الجلید=عصر یخبندان) به تصویر کشیده است چراکه یخ زدگی نشان از مرگ و نیستی زندگی دارد و این نگاشتی میان این دو حوزه است علاوه بر این وی در این ابیات برای مفهوم سرزندگی و حیات و زندگی از مفهوم شناخته شده (عروق الارض=رگ‌های زمین) استفاده می‌کند و برای مفهوم

ذهنی مرگ و نیستی عبارت (بیست اعضاءاً لحمماً قدید) را به کار می‌برد که در واقع مقصود شاعر از این ابیات عبارت است از: (اکنون دوره ای است که به دلیل وجود ظلم و ستم و بی‌عدالتی، زندگی از حرکت ایستاده و فضای جامعه مرگ‌آور و سرشار از ناامیدی است به‌طوری که سرزندگی و امید و انگیزه برای ادامه زندگی در همگان از بین رفته است و در ما نیز کشته‌شده و همه ما همچون مردگانیم).

شاعر فضای اگزستانسیالیستی مرگ و نیستی را در سروده «سدوم»^(۲) با ابیات زیر به تصویر می‌کشد در واقع حاوی داستان نابودی سدوم را مطرح و از فضای غم‌آلودی سخن می‌گوید که قبل از ویرانی با عناصر ترس و انتظار همراه بود و به نزدیک شدن وقوع مصیبت معاصر اشاره دارد. (الضاوی، ۱۳۸۴: ۶۲) حاوی با تصویرسازی نابودی سدوم خبر از ویرانی وطن، مرگ و تابوت استعمار می‌دهد؛ و آن را صبحی انسان گونه تشبیه می‌کند که از شدت تشویش، رنگش پریده است.

كان صباحاً شاحباً/ انعسَ من لیل حزین/ كانَ فی الافاقِ والارض سکوناً/ ثمَّ ساختُ بومه، هاجتُ خفافیش/ دجا الافقُ اکفهرأ/ ودوتُ جلجله الرعد/ فشققتُ سحباً حمراءَ حرّی/ امطرتُ جمراً وکبریتاً وملحاً و سموم/ وجرى السیلُ براکینَ الجحیم/ احرقَ القرية، عراها/ طوی القتلی ومراً (الحاوی، ۱۹۹۳: ۷۹-۸۰)

(صبحی رنگ پریده بود؛ نگون بخت‌تر از شبی غم‌آلود؛ در افق‌ها و زمین سکوت و سکون بود؛ آنگاه جغدی بانگ برآورد و خفاش‌هایی به پرواز درآمدند و افق تیر و تار گشت و صدای رعدوبرق طنین انداز شد پس ابرهای قرمز آزاد را شکافت، باران اخگر، گوگرد، نمک و سم می‌بارید و سیلی از آتشفشان‌های جهنمی جاری شد و روستا را برهنه سوزاند و پیچید در خود مرده را) (الضاوی، ۱۳۸۴: ۶۲).

کلمات و جملات شاعر در این ابیات به نوعی بر مرگ و جمود و نابودی منبعث از افکار و فلسفه وجودیش دلالت دارد. وی نخست از رعدی سخن می‌راند که خود نشانه مرگ و نابودی است. در اینجا این ابیات سرشار از استعاره مفهومی هستند. شاعر مفهوم ذهنی امیدواری را با واژه (الصبح) نمایان کرده است، او همچنین مفاهیم دشمن و ظلم و ناامیدی را با واژه (البومة) به تصویر کشیده است چراکه در اکثر فرهنگ‌ها، جغد نماد نحسی و شومی است و برای بیان مفهوم انسان‌های ناامید و منفعل و حیران از واژه (الخفافیش) مدد جسته است، همچنین برای مفهوم تلخی روزگار از عبارات (دجا الافقُ اکفهرأ ودوتُ جلجله الرعد فشققتُ سحباً حمراءَ حرّی) استفاده کرده است و برای مفاهیم انتزاعی بدبختی، مصیبت، ستم و ناامیدی عبارات (امطرتُ جمراً وکبریتاً وملحاً و سموم وجرى السیلُ براکینَ الجحیم) را به کار برده است و در انتهای ابیات مفهوم سیطره غم و اندوه و ناامیدی را در عبارت (طوی القتلی و مرا) نمایان می‌کند. گمان می‌رود مراد اصلی شاعر از ابیات وجودی بالا در سیاق استعاره مفهومی این‌گونه باشد که: (امید در میان مردم کم‌رنگ شد به دلیل فراوانی ظلم، گویی در زمین و آسمان نشانی از زندگی و حیات نبود پس هنگامی که دشمن هجوم آورد، مردم منفعل و ناامید پریشان شدند، روزگارشان سیاه و سیاه‌تر شد و بارانی از بدبختی و سیاهی و ناامیدی آنها را فراگرفت چنان مردگان در چنگال مرگ، شدند).

حاوی در بخش پایانی وجوه السندباد (الوجه السرمدی) از گذر عمر سخن می‌راند، در واقع مرگ در اندیشه وجودی شاعر، اتمام بی‌معنایی زمان است که او را آرام به‌سوی مرگ سوق می‌دهد:

یمر العمر مهزوماً/ویعوی عند رجليه/ورجلينا الزمان (الحاوی، ۱۹۹۳: ۱۱۸)

(عمر درحالی که شکسته شده، می‌گذرد و زمان نزد پاهایش و پاهای ما (همچون سگ) عوعو می‌کند.) شاعر در این ابیات مفهوم بی‌ارزشی زمان را با تعبیر (ویعوی عند رجليه ورجلينا الزمان) به تصویر می‌کشد از نظر او عمر این قدر کوتاه و زودگذر است که زمان مانند سگی ملتمس در مقابل پاهایش زوزه می‌کشد و از آن می‌خواهد آهسته‌تر بگذرد و تمام نشود. حاوی از رکود و سکون و در انتها از مرگ در پایان سروده «وجوه السندباد» می‌گوید:

غبت عني/والثواني مرضت/ماتت على قلبي/فما دار النهار (الحاوی، ۱۹۹۳: ۲۲۲)

(پنهان شدی از من و ثانیه‌ها بیمار شدند و قلبم مُرد و روزگار از حرکت ایستاد.)

حاوی مفهوم انتزاعی و ذهنی ناامیدی از زندگی و سیطره مرگ بر زندگی را در عباراتی ادبی و کلماتی شناخته‌شده در ذهن، به زیبایی توصیف می‌کند و می‌گوید: وقتی ناامیدی بر من چیره گشت و امید به دوام زندگی از دل من رخت بریست، قلبم از این غم مُرد و زندگی برایم پایان یافت.

ضجه الطاحونه الحمراء/ضباب التبغ والخمره والحمى اللثيمة/والرعب متى شدت يدي نينا الشهبه/اوانا ثوب بلاء ضوء (الحاوی، ۱۹۹۳: ۶۱)

(غوغای آسیاب سرخ، مه تنباکو و شراب، تب خفیف و وحشت به هنگام نیاز دستان و من لباسی بدون نور هستم)

شاعر در مصراع ابتدایی، مفهوم مرگ را با عبارت (الطاحونة الحمراء) بیان می‌کند و نگاشت میان این دو حوزه ویرانی است، مرگ زندگی، آسیاب محتوایش و مفهوم افسردگی و غمگینی‌اش را با عبارت (ثوب بلاضوء) به تصویر می‌کشد و در این ابیات می‌خواهد این مدلول را بیان کند که مرگ همه خوشی‌ها، لذت‌ها و اتفاقات خوب زندگی را ویران می‌کند و من به دلیل دانستن این موضوع غمگین و دل مرده‌ام.

ومتی يمهلنا الجلاذ والسوط المدمى/فتموت/بين ايد حانبات/فى سكوت فى سكوت (الحاوی، ۱۹۹۳: ۹۳)

(چه هنگام این تازیانه‌زننده و این شلاق خونین ما را امان می‌دهند تا بر روی دست‌های مهربان مرگ جان سپاریم در سکوت و سکوت.)

حاوی در این ابیات به ترتیب مفاهیم روزگار و حوادث آن را با عبارات (الجلاذ والسوط المدمى) بیان می‌دارد و می‌گوید: سخت‌گیری‌های روزگار و حوادث آن برای ما، کی پایان می‌پذیرد و مرگ با به آغوش کشیدنمان، ما را از شرشان خلاص می‌کند؛ و در واقع او با بیان عبارت (بين ايد حانبات) مفاهیم احساس پوچی، بیهودگی، بی‌معنایی در خودش را نیز به‌گونه‌ای به تصویر می‌کشد که با مرگ به پایان می‌رسند و او از این بابت خرسند است. آنچه ما در این ابیات به وضوح دیدیم حاکی از این امر است که مفاهیمی چون مرگ، ناامیدی، پوچی و ... که نماد مکتب اگزیستانسیالیست هستند در آنها به فراوانی آورده شده‌اند که نشان‌دهنده این هستند که شاعر از

پیروان این مکتب است و از آنجا که تمامی این مفاهیم انتزاعی هستند شاعر توانسته با استفاده از اسلوب استعاره مفهومی به تفهیم بهتر آنها برای مخاطب بپردازد.

۵. نتیجه

به نظر می‌رسد با توجه به وجود اصطلاحات مرگ، ناامیدی، آزادی، پوچی و ... که در اشعار الحاوی به وفور مشاهده می‌گردد، وی دارای گرایش‌ها اگزیتانسیالیستی است؛ این جستار که به بررسی استعاره مفهومی در بن‌مایه‌های اگزیتانسیالیستی آزادی و مرگ در برخی سروده‌های حاوی پرداخته، نتایج زیر را در پی داشته است:

(۱) یکی از شاخصه‌های مهم اگزیتانسیالیسم آزادی و مرگ است؛ که با توجه به عملکردش در اندیشه انسان می‌توان نفوذش را در سطوح مختلف زندگی انسان دید؛ همان‌گونه که زبان و کارکرد استعاری آن نیز ابزاری است که می‌تواند این تفکر را به مخاطبان ارائه کند؛ از این رو تحلیل استعاره‌های مفهومی برخی اشعار الحاوی از جمله «بعدالجلید»، «وجوه السندباد» و... زمینه‌ای مناسب برای فهم و درک این تفکر و نفوذ آن است. چراکه این اشعار دارای مؤلفه‌هایی چون آزادی و مرگ هستند که خود بیانگر این مکتب است. از آنجا که این اصطلاحات، از نوع مفاهیم انتزاعی هستند و شاعر برای بیان واضح و بیشتر آن‌ها برای مخاطب از این اسلوب بهره جسته است؛ می‌توان انواع اسلوب استعاره مفهومی در اشعار الحاوی را از قبیل جهتی، ساختاری و هستی‌شناختی در این اشعار دید؛ اما بیشترین بسامد آن در استعاره مفهومی از نوع هستی‌شناختی است، به‌عنوان مثال شاعر برای مفهوم انتزاعی چون انقلاب از باد استفاده کرده که از نوع استعاره هستی‌شناختی است چراکه مفهومی که شاعر برای انقلاب برگزیده کاملاً برداشت ذهنی و مفهومی ساخته و پرداخته ذهنش است. حوزه‌های مبدأ عبارت‌اند از: خورشید، باد، یل، برخی پرندگان همچون خفاش و جغد و حوزه‌های مقصد که همگی نمادی از ناامیدی و بدبینی هستند، نشان از اضطراب و تفکر اگزیتانسیالیستی منبعث از زندگی مشوش وی دارد و شاعر را واداشته تا برای بیان عمیق‌تر و قابل فهم‌تر همه آن‌ها از این استعاره‌ها مدد جوید.

پی‌نوشت

۱. در ترجمه اشعار از کتاب کارکرد سنت در شعر معاصر عرب احمد عرفات الضاوی ترجمه سید حسین سیدی و کتاب پیشگامان شعر امروز عرب از موسی اسوار استفاده شده است.
۲. نام شهر قوم لوط است که به دلیل رواج انحرافات جنسی در آن توسط خدا ویران گشت

منابع

- احمدی، بابک، (۱۳۸۸) سارتر که می‌نوشت، تهران، مرکز.
 اسوار، موسی، (۱۳۸۱)، پیشگامان شعر امروز عرب، تهران، سخن
 بابایی، پرویز، (۱۳۸۶)، مکتب‌های فلسفی از دوران باستان تا امروز، نگاه.
 پالمر، فرانک رابرت، (۱۳۸۷)، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، کوروش صفوی، تهران، مرکز.
 جبر، جمیل، (۱۹۹۱)، شعراء لبنان خلیل حاوی، بیروت، دار المشرق.
 جحا، میثال، (۱۹۹۹)، الشعر العربي الحديث من احمدشوقی الی محمود درویش، بیروت.
 الحاوی، ایلیا، (۱۹۸۶)، مع خلیل حاوی: فی مسیره حیاة و شعره، بیروت.
 الحاوی، خلیل، (۱۹۸۷)، رسائل الحب والحیاة، بیروت، دارالنضال.

- الحاوی، خلیل، (۱۹۹۳)، *الديوان*، تقديم ريتا عوض، بيروت، دارالعودة.
- الحر، عبدالحميد، (۱۹۹۵)، خلیل حاوی شاعر الحدائنه والرومانسيه، بيروت، دارالكتب العلميه.
- دادبه، اصغر و فرزانه بابک، (۱۳۶۷)، *دايره المعارف بزرگ اسلامي*، ج ۱۳، مدخل علم بيان، تهران، مرکز دايره المعارف بزرگ اسلامي.
- راسخ مهند، محمد، (۱۳۸۹) *درآمدی بر زبان‌شناسی‌شناختی (نظریه‌ها و مفاهیم)*، تهران، سمت.
- سارتر، ژان پل، (۱۳۸۰)، *اگزستانسيالیسم و اصالت بشر*، مترجم مصطفی رحيمي، تهران، نشر قطره.
- شفيعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *شعر معاصر عرب*، تهران، نشر سخن.
- صفوی، کورش، (۱۳۸۳)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران، *سوره مهر*.
- الضواوی، عرفات، (۱۳۸۴)، *کارکرد سنت در شعر معاصر عرب*، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- عوض، ريتا، (۱۹۸۴)، خلیل حاوی، بيروت، الموسسه العربيه للدراسات والنشر.
- قائمی نیا، علیرضا (۱۳۹۰)، *معناشناسی شناختی قرآن*، چاپ اول، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي.
- کوچش، زلتن، (۱۳۹۳)، *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*، ترجمه شیرین پورابراهیم، چاپ اول، تهران، سمت.
- گلفام، ارسلان و فاطمه یوسفی راد، (۱۳۸۱)، «*زبان‌شناسی شناختی و استعاره*»، نشریه تازه‌های علوم شناختی، سال ۴، شماره ۳، صص ۵۹-۶۴.
- لیکاف، جورج (۱۹۸۳)، *نظریه معاصر استعاره* (مقاله چهارم از مجموعه کتاب استعاره)، فرزانه سجودی، تهران، *سوره مهر*.
- مک کواری، جان، (۱۳۸۲)، *الهیات اگزستانسيالیستی*، ترجمه مهدی دشت بزرگی، قم، بوستان کتاب.
- مهرین، مهرداد، (۱۳۴۳)، *مکتب فلسفی اگزستانسيالیسم*، تهران، آسیا.
- هاوکس، ترنس (۱۳۷۷)، *استعاره*، فرزانه طاهری، تهران، مرکز.
- Al-Hawi, K, (1993) *Al-Diwan*, presented by Rita Awad, Beirut, Dar al-Awda. [In Arabic].
- Ahmadi, B, (2009) *Sartre who was writing*, Tehran, Center. [In Persian].
- Al-Dhawi, A, (2005), *The function of tradition in contemporary Arab poetry*, translated by Seyyed Hossein Sidi, Mashhad, Ferdowsi University of Mashhad. [In Arabic].
- Al-Harr, A,H, (1995), *Khalil Tawhir, the poet of modernity and romance*, Beirut, Dar al-Kutb al-Alamiya. [In Arabic].
- Al-Hawi, I, (1986), with Khalil Havair: *in the path of life and poetry*, Beirut. [In Arabic].
- Al-Hawi, K, (1987), *Letters of Love and Love*, Beirut, Dar al-Nidal. [In Arabic].
- Aswar, M, (2002), *Pioneers of Modern Arab Poetry*, Tehran, Sokhon. [In Persian].
- Awad, Rita, (1984), *Khalil Dhawi*, Beirut, Al-Mosseh al-Arabiya for Studies and Publishing.
- Babaei, P., (2007), *Philosophical schools from ancient times to today*, view. [In Persian].
- Dadba, A. and Farzaneh, B, (1988), *Big Islamic Encyclopedia*, Vol. 13, Introduction to Rhetoric, Tehran: Center The great Islamic encyclopedia. [In Persian].

- Golfam, A. and Yousefi Rad, F., (2012), "Cognitive Linguistics and Metaphor", *New Journal of Cognitive Sciences*, Year 4, Number 3, pp. 64-59. [In Persian].
- Hawkes, T, (1998), *Metaphor*, Farzaneh Taheri, Tehran: Center. [In Persian].
- Jabr, J., (1991), *The Lebanese poets of Khalil Hawhim*, Beirut, Darul Mashreq. [In Arabic].
- Jaha, M., (1999), *Al-Sha'ar al-Arabi al-Hadith* by Ahmad Shooghi and Mahmoud Darwish, Beirut. [In Arabic].
- Kochesh, Z., (2013), a practical introduction to metaphor, translation: Shirin Pourabraham, first edition, Tehran: Samit. [In Persian].
- Lakoff, G.& Johnson, M. (1980), *Metaphors We Live By*, Chicago and London: University of Chicago Press.
- Likoff, G. (1983), *Contemporary Theory of Metaphor* (fourth article from Metaphor book series), Farzan Sojodi, Tehran: Surah Mehr. [In Persian].
- Macquarie, J., (2012), *Existentialist Theology*, translated by Mahdi Dasht-e-Gorgi, Qom, Bostan Kitab. [In Persian].
- Mehrin, M., (1964), *philosophical school of existentialism*, Asia, Tehran. [In Persian].
- Palmer, F. R., (2008), *A New Look at Semantics*, Korosh Safavi, 5th edition, Tehran, Center. [In Persian].
- Qaminia, A., (2019), *Cognitive Semantics of the Qur'an*, first edition, Tehran: Islamic Culture and Thought Research Organization. [In Persian].
- Rasakh Mohand, M., (2008) *Introduction to Cognitive Linguistics (Theories and Concepts)*, Tehran, Samt. [In Persian].
- Safavi, K.h, (2004), *an introduction to semantics*, Tehran, Surah Mehr. [In Persian].
- Sartre, J-P, (2001), *Existentialism and Human Authenticity*, translated by Mostafa Rahimi, Tehran, Nashqatra. [In Persian].
- Shafiei Kodekani, M. R., (2001), *contemporary Arab poetry*, Nashersakhon, Tehran. [In Persian].

